

دشواریهای کتاب بتای ما بعد الطبیعه: راهی به فهم ساختار مجموعه ما بعد الطبیعه

امیر مازیار*

چکیده:

یکی از مشکلات فهم و تفسیر «مابعدالطبیعه» ارسطو، فهم ساختار مباحث این کتاب است. در حالیکه مفسران قدیم *مابعدالطبیعه* این مجموعه را واحد و دارای ساختاری منسجم می دانستند، بسیاری از مفسران جدید ارسطو بر آنند که این مجموعه دارای وحدت نیست، و مباحث موجود در آن، خصوصاً بحث «وجودشناسی» در کتاب های میانی و بحث «الهیات» در کتاب های پایانی، با یکدیگر انسجام فلسفی ندارند. در مقاله حاضر سعی شده است بر اساس «دشواری ها»ی کتاب بتا - که می توان آن را فهرست موضوعی این کتاب تلقی کرد - نظری در باب ساختار «مابعدالطبیعه» ارسطو طرح شود و نظریات متفاوت در این باب مورد نقد قرار گیرند.

واژگان کلیدی:

ارسطو؛ مابعدالطبیعه؛ دشواری؛ تحول گرایان؛ وحدت گرایان.

* دانشجوی دکتری فلسفه هنر دانشگاه علامه طباطبائی

یکی از مشکلات پیش روی خوانندگان و محققان آثار ارسطو نظم و ساختار کتاب های ارسطو و بخصوص نظم و ساختار کتاب *ما بعد الطبیعه* است. چنانکه می دانیم *ما بعد الطبیعه* کنونی را خود ارسطو تدوین نکرده و در فهرست های موجود از دوران باستان یا نسخه های قدیمی *ما بعد الطبیعه*، این مجموعه به گونه های متفاوت تنظیم شده است. این مسأله تا پیش از دو قرن اخیر اهمیت فلسفی چندانی نداشت، و موضوعی بیشتر مربوط به نسخه شناسی تلقی می شد. اما با بحث های مهمی که ارسطو شناسان جدید در باب ساختار مجموعه *مابعد الطبیعه* طرح کردند، مسأله نظم این کتاب و تقدم و تأخر زمانی و فلسفی کتاب ها اهمیت بسیار یافت و در میان ارسطو شناسان برجسته این قرن آرای متفاوتی در این باب ظاهر شد. در مقاله حاضر تلاش شده است تا با تمرکز بر یکی از کتاب های مجموعه *ما بعد الطبیعه*، یعنی کتاب *بتا* که در آن ارسطو مسائل عمده مورد جستجوی خود را فهرست کرده، تحقیقی در باب ساختار مجموعه *ما بعد الطبیعه* و نظرات متفاوت مطرح شده در باب آن انجام گیرد. پیش از آغاز این بحث لازم است گزارشی از وضعیت مجموعه *ما بعد الطبیعه* و آرای ارسطو پژوهان در باب ساختار این مجموعه طرح شود.

۱- وضعیت مجموعه *مابعد الطبیعه*

مابعد الطبیعه مجموعه ای از کتابهاست. این کتاب ها امروزه فصل های کتاب *مابعد الطبیعه* را شکل می دهند. اما در واقع نمی توان آنها را فصلهای کتاب واحدی به حساب آورد. دلیل این امر بیش از همه شیوه نگارش کتابهاست. این کتابها فاقد انسجام نگارشی اند. یعنی نویسنده در همه جا سعی نکرده است که مطالب کتاب قبلی را به کتاب بعدی پیوند دهد و از تکرار مطالب ابائی نداشته، و در کل نظم نگارشی واحدی را بر همه کتاب ها اعمال نکرده است. بر این اساس، *ما بعد الطبیعه* مجموعه ای از کتاب های جداگانه است که تألیف و تدوین آنها نیز بعدها انجام گرفته است. اما این مطلب به این معنا نیست که هیچ گونه پیوند و ارتباطی میان این کتاب ها نیست. این کتاب ها ارجاعات متعددی به یکدیگر دارند و اساساً اغلب آنها بی یکدیگر کامل نیستند و احساس می شود که نوعی تقسیم وظیفه میان آنها صورت گرفته است. در کل بی شک می توان این مطلب را قطعی دانست که بیشتر این کتاب ها یا دسته ای از آنها، برغم وضعیت خاص نگارشی شان، مسیر و هدف واحدی را

دنبال می کنند. این مسیر و هدف واحد در واقع همان اضلاع و ابعاد علم مورد جستجوی ارسطوست. دانشی که ارسطو آن را «حکمت» (سوفیا) (آلفا ۱ و ۲)، «فلسفه نخستین والهیات» (اپسیلون، ۱) و «علم به موجود بما هو موجود» (گاما، ۱) خوانده است. مسأله مهم در این میان این است که اعضای اصلی این مجموعه را تشخیص دهیم، و نظم و ترتیب واقعی آنها را دریابیم. در اینجا دو مسأله وجود دارد:

الف- وضع و ترتیب کتابها در نسبت با یکدیگر به لحاظ صوری و نگارشی

ب- وضع و ترتیب کتابها به لحاظ محتوایی و فلسفی

۱- الف- وضع و ترتیب نگارشی کتاب ها

اولین کتاب این مجموعه، کتاب آلفاست که در آن به تعریف «حکمت» پرداخته شده، ویژگیهای آن برشمرده شده، و افزون بر این در آن به بررسی آرای گذشتگان پرداخته شده که روش مطلوب ارسطو برای آغاز بحث است. این بحث در طبیعیات و درباره نفس هم تکرار شده است. جملات پایانی کتاب آلفا (۹۹۲ آ ۲۵) اشاره روشنی به کتاب بتا دارد و در کتاب بتا هم از کتاب آلفا به عنوان «بحث مقدماتی ما» یاد شده است. (۹۹۵ ب ۵). این دو کتاب ارتباط محتوایی روشنی با هم دارند و طبیعی می نماید که کتاب بتا پس از کتاب آلفا قرار گیرد. اما در این میان کتاب آلفای کوچک جایگاه روشنی ندارد. این کتاب اگر چه در محتوا ارسطویی است، اما احتمالاً به دست یکی از شاگردان او نگارش یافته و بعدها در این مجموعه قرار گرفته است (بنگرید به راس (۱۹۲۴) جلد اول، ۲۱۳).

کتاب گاما اگر چه ارجاع صریحی به کتاب بتا ندارد اما روشن است که کاملاً در ادامه مباحث مطرح شده در کتاب بتا قرار دارد و همچنین است فصل اول کتاب اپسیلون. کتاب آلفا، بتا، گاما و اپسیلون ۱، مجموعه به هم پیوسته ای را شکل می دهند و معمولاً آنها را «کتابهای مقدماتی» می خوانند. چرا که در آنها به تعریف این علم، گذشته آن و تحدید موضوعات و مسائل آن پرداخته شده است. در این میان کتاب دلتا خارج از مجموعه قرار دارد. البته این کتاب قطعاً ارسطویی است و ارتباط کاملی هم با مجموعه مابعدالطبیعه دارد و به نوعی فرهنگ اصطلاحات آن است. اگر چه منحصر به مابعدالطبیعه نیست و در کل اثری کاملاً مستقل است (بنگرید به Ross (1924), I, xxvi).

پس از «کتاب های مقدماتی»، «کتاب های میانی» قرار می گیرند که عبارتند از: زتا، اتا،

ثنا و یوتا. زتا - ثنا یک مجموعه کاملاً به هم پیوسته را شکل می دهند. اما ارتباط آنها با کتابهای قبلی شان چندان روشن نیست. چرا که در آنها هیچ ارجاعی به کتابهای آغازین وجود ندارد و در عوض در خود این کتابها به کتاب زتا به عنوان آغاز بحث ارجاع داده می شود (زتا، ۱۰۲۹ ب ۱). یوتا ارجاع صریحی به کتاب بتا دارد و تا حدودی از دیگر کتاب های میانی هم مستقل است. اما معمولاً به خاطر پیوند موضوعی آن با مجموعه زتا - ثنا آنها را در کنار هم قرار می دهند. پس از اینها کتاب کاپا قرار می گیرد. کاپا از دو بخش عمده تشکیل شده است. بخش اول آن خلاصه یا تحریر دیگری است از مطالب بتا، گاما و اپسیلون ۱ (و این خود گواه دیگری بر ترتیب این سه کتاب است) و بخش دوم آن خلاصه ای از مطالب طبیعیات ارسطو است. این کتاب در کلیت خود ارسطویی است، اما روشن است که خارج از مجموعه مابعد الطبیعه قرار می گیرد. (بنگرید به Jeager (1948) 208 ff و (Ross(1924),II,305).

پس از این کتاب لامبدا قرار می گیرد که آن هم رساله ای کاملاً مستقل است، و هیچ ارجاعی به قبل و بعد خود ندارد، و حتی به لحاظ محتوا رساله ای تمام و کامل است. بعد از لامبدا کتاب های مو و نو قرار می گیرند که باز هم پیوند آنها با مباحث سابق بر خود به نحو دقیق روشن نیست. اما خود این دو کتاب در محتوا با هم پیوند دارند. اگر چه دارای مطالب تکراری، فصول مشابه با هم و مطالبی اند که تقریباً لفظ به لفظ در کتابهای سابق آمده بودند (بنگرید به Jeager (1948) 176 ff). در این میان فصل های ۲ - ۴ اپسیلون را هم حلقه پیوند کتابهای مقدماتی با کتاب های میانی تلقی می کنند. پس بر اساس نظم نگارش و ارجاعات کتاب ها می توان ترتیب تقریبی مجموعه مابعدا طبیعه را چنین دانست: آلفا، بتا، گاما، اپسیلون ۱ / اپسیلون ۲ - ۴ / زتا، اتا، ثنا، یوتا، لامبدا / مو و نو.

پس ما از مجموعه ۱۴ گانه مابعد الطبیعه به این مجموعه چند عضوی رسیدیم و حال باید دید که آیا اساساً اعضای این مجموعه از هم جدایند، یا بحث واحد و یکپارچه ای را شکل می دهند، و اگر چنین است، نظم و ترتیب و ساختار کتاب ها چگونه است.

۱-ب - نسبت محتوایی کتاب ها

گفتیم که کتاب های آلفا - اپسیلون ۱، تقریباً مجموعه واحدی را تشکیل می دهند که در آنها به تعریف و تحدید دانش مورد جستجوی ارسطو پرداخته شده است. آن چه در این

مجموعه نظرگیر است وجود چند تعریف برای این دانش است. ارسطو در کتاب آلفا حکمت را علم به «علل و مبادی نخستین اشیا» می داند (آلفا، ۱ ۹۸۱ ب ۲۸) و در گاما موضوع اصلی این علم را «موجود بما هو موجود» می خواند که علل و مبادی نخستین را هم باید از آن جست:

«...علمی وجود دارد که به تحقیق در موجود بما هو موجود و عوارضی می پردازد که به نحو ذاتی به آن تعلق دارد. این علم مشابه با هیچ کدام از علوم به اصطلاح خاص نیست؛ زیرا هیچ کدام از این علوم به نحو کلی به موجود بما هو موجود نمی پردازند. بلکه بخشی از وجود را برمی گزینند و به تحقیق در عوارض آن بخش می پردازند...» (گاما، ۱، ۱۰۰۳ آ ۲۰ - ۲۵)

پس این علم به طور کلی به همه موجودات می پردازد، از آن حیث که موجودند، و موضوع آن بر خلاف علوم دیگر قسم خاصی از موجودات نیست. در کتاب اپسیلون هم ارسطو پس از تکرار این مطلب علوم را به سه دسته علوم نظری، عملی، و تولیدی تقسیم می کند، و علوم نظری را مشتمل بر سه علم می داند: طبیعیات، ریاضیات، الهیات. طبیعیات به موجودات مفارق و متحرک، ریاضیات به موجودات غیر مفارق و متحرک، و الهیات به موجودات مفارق و غیر متحرک، یعنی جواهر نامتحرک غیرمادی می پردازد. ارسطو این علم اخیر را فلسفه نخستین می خواند، و تحقیق در موجود بما هو موجود را هم وظیفه همین علم می داند. اما آیا این تعاریف با هم سازگارند؟ خصوصاً آیا ممکن است که حکمت که علمی است کلی و علم «موجود بما هو موجود» است معادل علم به یک قسم از موجودات، یعنی، جواهر نامتحرک باشد، یا ممکن است که علم به جواهر نامتحرک علمی کلی باشد!

ارسطو خود به این مسأله توجه داشته و به آن پاسخ گفته است:

«اما اگر جوهری غیر متحرک وجود داشته باشد، علم آن باید مقدم و فلسفه نخستین باشد و از این جهت کلی است زیرا که نخستین است و به همین علم مربوط است که به موجود بما هو موجود پردازد، هم به چپستی آن وهم به عوارضی که بما هو موجود به آن تعلق می گیرد (اپسیلون، ۱، ۱۰۲۶ آ ۲۸ - ۳۲) (تأکید از من است).

یعنی از آنجا که موجودات نامتحرک بر دیگر انواع موجودات مقدم اند، و در واقع موجود را در اصیل ترین معنایش باید در این نوع موجودات دید، پرداختن به این نوع موجودات، علمی کلی را تشکیل می دهد.

کتاب‌هایی که در مجموعه مابعدالطبیعه در پی کتاب‌های مقدماتی می‌آیند دو محور عمده دارند. کتاب‌های زتا / یوتا و کتاب لا مبدا به ضمیمه کتاب‌های مو و نو. ارسطو در آغاز کتاب زتا پرسش از چیستی وجود را معادل پرسش از چیستی جوهر (چه هستی شی) می‌داند، و در کل این مجموعه گزینه‌های مختلف برای جوهر را مورد بحث قرار می‌دهد: ماده، صورت، زیر نهاد، هویت ریاضی، مثال‌ها، قوه و فعل. بحث این کتاب‌ها را می‌توان جوهر‌شناسی یا وجود‌شناسی خواند؛ با توجه به این مطلب که مدار بحث در آنها موجودات محسوسند.

کتاب لا مبدا یکسره به جوهر مفارق اختصاص دارد و دقیقاً «الهیات» است. کتاب‌های مو و نو هم به این بحث اختصاص دارند که مثال‌ها و هویت ریاضی جزو جوهر مفارق نیستند. اما بین بحث وجودشناسی ارسطو و الهیات او در این مجموعه چه نسبتی برقرار است؟ آیا این دو، اجزای علم واحدی‌اند، و مطالب آنها با هم سازگاری دارد، یا مباحث جداگانه‌ای‌اند، و حتی چنانکه برخی گمان کرده‌اند نقیض همدیگراند؟ نسبت این دو با دو تعریف ذکر شده برای مابعدالطبیعه چیست؟ چه ساختار و استدلال بنیادینی این بحث‌ها را به هم پیوند می‌دهد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها باید به سراغ تفسیرهای موجود در باب ساختار این مجموعه رفت.

۲- تفسیرهای گوناگون در باب مجموعه مابعدالطبیعه

پرسش اصلی در باب ساختار این مجموعه این است که نسبت علم «موجود بما هو موجود» با بحث از جوهر غیر محسوس، یعنی «الهیات»، چیست؟ چگونه ممکن است که بحث از این دسته از جوهر یک علم کلی را شکل دهد؟ و اگر موضوع فلسفه نخستین این دسته از جوهرند جایگاه بحث از جوهر محسوس یعنی جایگاه کتاب‌های میانی مجموعه مابعدالطبیعه در این دانش چیست؟

مفسرین قدیم ارسطو در این موارد مشکل خاصی نمی‌دیدند. آنها مجموعه مابعدالطبیعه را دارای وحدت می‌دانستند، و الهیات را شاخه‌ای از علم موجود بما هو موجود تلقی می‌کردند؛ شاخه‌ای که موضوعات آن اشرف و اولی از دیگر موضوعات این علمند، و از این جهت الهیات بخش اشرف و شاید مقصد اصلی مابعدالطبیعه تصور می‌شد. در مابعدالطبیعه به این دلیل به جوهر محسوس پرداخته می‌شود که مطابق با گفته

خود ارسطو ما باید از آنچه در شناخت مقدم است آغاز کنیم و به آن چیزی برسیم که در وجود مقدم است، یعنی از جواهر محسوس آغاز کنیم و به جواهر نامحسوس برسیم.^۱ در واقع «الهیات بالمعنی الاعم» مقدمه ای برای بحث از «الهیات بالمعنی الاخص» است و به جهت این که جواهر نامحسوس مبادی جواهر محسوسند و به گفته ارسطو «نخستین» اند، می توان برای آنها نوعی کلیت قائل شد؛ چرا که همه موجودات دیگر از این دسته از موجودات ناشی شده اند.^۲

اما در دوره جدید این مسأله ای بسیار بحث برانگیز شد که آیا اساساً ممکن است که علم موجود بما هو موجود مشتمل بر بحث از قسمی از موجودات باشد. نوتروپ که ظاهراً اولین کسی است^۳ که متعرض این مسأله شده، این دو بحث را غیر قابل جمع می دانسته و مشکل اصلی را در غیراصیل بودن پاره ای از متون ارسطویی تشخیص داده است: «... علمی که به مطلق وجود و وجود فی نفسه می پردازد، دقیقاً به همین شکل باید بر همه علوم که به قلمرو خاصی از وجود می پردازند، تفوق داشته باشد. ممکن نیست که این علم در عین حال با هیچکدام از این علوم خاص یکی باشد... در نتیجه محال است که فلسفه نخستین از طرفی علمی کلی باشد، یعنی علمی باشد که برای همه علوم بنیادی است و از طرف دیگر، همان علم به موجود تغییر ناپذیر و غیر مادی باشد، که والاترین طبقه وجود تلقی می شود...» (به نقل از Owens(1978) 19)

تسلر هم جمع علم موجود بما هو موجود را با علمی که به قسمی از موجودات می پردازد تناقض آمیز می داند، اما او معتقد است که این تناقض در بن و ریشه اندیشه ارسطو وجود دارد و ناشی از زمینه افلاطونی اندیشه اوست. تناقضی که ارسطو هیچ گاه قادر به حل آن نشد:

«... در مدار اندیشه ارسطو، نه تنها بین وجود شناسی مابعدالطبیعی و الهیات تقابلی نیست بلکه، به نحوی تناقض گونه، چنان پیوند نزدیکی بین آنها وجود دارد که هر دو به یک علم واحد تعلق دارند. این علم را بنا بر محتوای آن هم می توان علم به موجود خواند و هم علم به امر الوهی. ارسطو وجود محض یا اوسیا (جوهر) را صرفاً در وجود غیر مادی، و بنابراین تغییر ناپذیر می جوید. مسأله دیگر... این است که آیا می توان بدون تناقض چنین دیدگاهی را اتخاذ کرد. پاسخ منفی است. اما مشکلاتی که در اینجا سر بر می آورند،

عمیقاً در کل نظام ارسطویی ریشه دارند... چرا که دلیل نهائی آن در معنای دوگانۀ مفهوم اوسیا نهفته است و معنایی که تمام مابعدالطبیعه را در بر گرفته است. یعنی این واقعیت که از طرفی، همچون افلاطون، صرفاً صورت بدون ماده در کامل‌ترین معنا واقعی است... و از طرف دیگر... صرفاً امور جزئی جواهر نخستین هستند. بنابر دیدگاه نخست، تحقیق در اوسیا محدود به وجود غیر مادی و تغییر ناپذیر، یعنی، خدا می‌شود، و بنا بر دیدگاه دیگر، این تحقیق می‌باید بطور متوازن همه وجود، از جمله امور مادی را در بر گیرد...» (به نقل از Owens(1978) 18-17).

می‌بینیم که براساس تحلیل تسلسل ناساگاری ای جدی بین مباحث وجود شناسی و الهیات وجود دارد. رویکردی تأثیرگذارتر به این مسأله را یگر اتخاذ کرد. در واقع یگر سعی کرد برای این تناقض در اندیشۀ فیلسوف راه حلی پیدا کند. چگونه ممکن است که اندیشۀ فیلسوفی به پایه ارسطو این گونه دستخوش ناسازگاری باشد. یگر رویکرد خود را در دل نظریۀ تحول‌گرای خویش جای داد. به زعم یگر، ارسطوی جوان تا حدود زیادی یک افلاطونی بوده، و افلاطون گرائی ارسطو در آثار اولیه ارسطو که بیشتر آنها از بین رفته، نمودار بوده است. اما در طی زمان هر چه به پیش می‌آییم، ارسطو به نقد اندیشه‌های افلاطون می‌پردازد و سرانجام به فلسفه‌ای کاملاً در تقابل با فلسفۀ افلاطون دست می‌یابد. به نظر یگر، مجموعه مابعدالطبیعه اصولاً مجموعه‌ای دو پاره است و قسمتی از آن متعلق به دورۀ قدیم‌تر اندیشۀ ارسطوست و قسمتی متعلق به دورۀ بعدی و این دو پارگی خود را بطور کامل در دو تعریف موجود از مابعدالطبیعه نشان می‌دهند. در تعریف اول این علم به دانش به کلی‌ترین اصول و مبادی تعریف می‌شود که کاملاً صبغۀ افلاطونی دارد، (اصول و مبادی همان آرخبه‌های افلاطونی یعنی مثالهایند)، و محدود به قسمی از موجودات، یعنی، موجودات نامتحرک و معادل الهیات است. اما در تعریف دیگر علم به موجود بما هو موجود است که محدود به هیچ قسمی از موجودات نیست:

«... یقیناً این دو تبیین از سرشت مابعدالطبیعه از تأمل واحدی ناشی نمی‌شوند، و دو رشته از اساس متفاوت اندیشه در اینجا در هم آمیخته‌اند. در وهله اول آشکار است که دیدگاه الهیاتی و افلاطونی متقدم بر دیدگاه دیگر است. این امر بر آمده از تمایل افلاطون است به اینکه خط فارق قطعی میان محسوسات و امور ماورای حس کشیده شود. از طرف

دیگر، وقتی مابعدالطبیعه به علم موجود بما هو موجود تعریف می شود، واقعیت به عنوان کل واحدی لحاظ شده است که مراتب مختلف آن دارای وحدتند... ارسطو در ابتدا قویاً جهتی را که افلاطون مشخص کرده بود، دنبال می کرد؛ یعنی، علم ماورای محسوسات را متعلق فلسفه نخستین می دانست... این مابعدالطبیعه که مابعدالطبیعه اولیه ارسطوست، منحصرأ علم به موجودی است که نامتحرک و متعالی است، یعنی الهیات است. چنین علمی، علم به موجود بما هو موجود نیست.» (Jaeger (1948) 218-219)

یگر بر همین اساس با بحثی مفصل نشان می دهد که هر کدام از کتابها به کدام دوره تعلق دارند، و بیان کننده کدام اندیشه مابعدالطبیعی ارسطویند. البته نظر یگر با انتقادات بسیار مواجه شد، اما برنامه پژوهشی دراز و دامنه داری که وی پی افکنده بود طرفداران و پیروان بسیار پیدا کرد، و انواع و اقسام الگوهای تحول گرایانه در باب اندیشه ارسطو طرح شد.^۴ البته برخی از ارسطو پژوهان بزرگ این قرن هم جانب نظریه وحدت گرا را در باب ارسطو گرفتند و سعی نمودند که نشان دهند مجموعه مابعدالطبیعه دچار تناقض یا دو پارگی نیست، بلکه همه کتاب های آن بیانگر اندیشه واحدی اند.

حاصل سخن اینکه مفسرین قدیم ارسطو و برخی از معاصرین همه اعضای مجموعه مابعدالطبیعه را عهده دار بیان علم واحدی می دانند که دانش مورد جستجوی ارسطوست، و بین اجزای آن تناقض یا ناسازگاری جدی نمی بینند. اما بسیاری از ارسطو پژوهان معاصر نسبت بحث وجود شناسی با الهیات را در این اثر مبهم می دانند، و این دو را جزو یک مجموعه سازگار به حساب نمی آورند. بر این اساس خصوصاً کتاب لامبدأ و کتابهای میانی زتا - ثتا به دو خط متفاوت اندیشه تعلق دارند که یا به علت سهو و اشتباه، یا بر مبنای تناقض در کنار هم نشسته اند و یا، بر مبنای رویکردی تحولی، این مجموعه دربر دارنده اندیشه های گوناگون ارسطو در زمان حیات اوست که سعی خود ارسطو یا پیروان او برای پیوند دادن آنها به یکدیگر موفق نبوده است.

۳- اهمیت کتاب بتا

کتاب بتا کتاب سوم در مجموعه فعلی مابعدالطبیعه است. این کتاب به « کتاب دشواری ها » موسوم است، چرا که در آن به دشواری هائی پرداخته شده که پیش روی علم مورد نظر ارسطو وجود دارد. ارسطو در بحث از هر دشواری بر نهاد و برابر نهادی وضع

می کند و معمولاً به نقد هر دو طرف می پردازد، چنانکه مخاطب ظاهراً با یک قیاس ذوحدين مواجه می شود. خود ارسطو موضوع و فایده کتاب بتا را در مقدمه این کتاب چنین بیان کرده است:

«... ما باید با نظر به علمی که در جستجوی آنیم، ابتدا موضوعاتی را که باید مورد بحث قرار دهیم، بررسی کنیم. این امور هم شامل عقایدی اند که دیگران در باب مبادی نخستین داشته اند و هم هر نکته ای در کنار اینها که مورد غفلت قرار گرفته است. زیرا برای آنانکه آرزومندند از دشواری ها برهند، سود مند است که به جد به بحث از این دشواری ها پردازند، زیرا آسایش بعدی اندیشه مستلزم حل دشواری های قبلی است و گشودن گرهی که شخص بدان علم ندارد، ممکن نیست. اما دشواری در اندیشه ما دلالنگر بر گرهی در موضوع است. زیرا تا بدان حد که اندیشه ما دچار دشواری هاست به اشخاص در بند می ماند. چرا که در هر دو مورد پیش رفتن ناممکن است. از این رو ما باید همه دشواری های پیش رو را بررسی کنیم. هم به جهت مقصدی که بیان کردیم و هم به این دلیل که اشخاصی که پژوهش می کنند، بی آنکه نخست دشواری ها را بیان کنند، به کسانی می مانند که نمی دانند به کجا باید بروند...» (۹۹۵ آ ۲۰ - ۳۵).

در ادامه این بند ارسطو به چند مورد دیگر از اهمیت بیان دشواری ها پرداخته است، اما از همین قسمت نقل شده نیز می توان پی برد که اهمیت کتاب بتا در نسبت با کلیت علم مورد جستجوی ارسطو تا چه اندازه است. به نظر ما، می توان اهمیت کتاب بتا را در سه مقوله کلی جای داد:

الف - اهمیت تمهیدی: ما از راه دشواری ها، مشکلات پیش روی این علم را خواهیم شناخت، و تصوری از مقصد این علم پیدا خواهیم کرد، و صلاحیت لازم را برای بحث های مابعدالطبیعی و گشودن مشکلات آنها کسب خواهیم نمود. کتاب بتا از این جهت در حکم مقدمه لازم برای مطالعه مابعدالطبیعه است. در واقع اهمیت تمهیدی کتاب بتا بر آمده از ماهیت «دشواری» (آپوریا) به عنوان نوعی روش دیالکتیکی است. در این روش سعی می شود هم ایده و نظر مورد بحث و هم نقیض آن مورد سنجش و ارزیابی جدی قرار گیرند، و اشکالات محتمل پیش روی آنها طرح شود.^۵ تأمل در دشواری های کتاب بتا نشان می دهد که عموماً در آنها، یک طرف دشواری اقوال اندیشمندان پیش

سقراطی است، و طرف دیگر ناظر به آرای افلاطون و افلاطونیان است، و ارسطو اشکالات مطرح در برابر هر دو قول را مطرح می کند. از این جهت دشواری های کتاب بتا به هیچ وجه مغالطات صرف نیستند.^۶ ارسطو برای دانشجوئی که اطلاع خوبی از تاریخ فلسفه یونان و فلسفه افلاطون و بحث های منطقی خود ارسطو دارد، تمهیدی دیالکتیکی ترتیب داده است تا این دانشجو پس از گذر از این مرحله و آشنائی با مشکلات و تنگناهای موجود، راه حل های ابداعی ارسطو را به خوبی در یابد و از آنها آگاه باشد. بر اساس سخن ما دشواری ها مسائلی جدی را مطرح می کنند. اما نه به این معنا که ارسطو در مرحله بیان دشواری ها واقعاً نسبت به این مسائل دچار تحیر و تردید بوده است. نحوه بیان دشواری ها به خوبی بیانگر این امر است که ارسطو از پاسخ و راه حل نهائی آنها آگاهی داشته است.

ب - اهمیت تفسیری: بر اساس نظر مطرح شده در باب دشواری ها در بند پیشین، دشواری ها مدخل وزمینه (context) موضوعات مطرح در مابعدالطبیعه اند. تحقیق در موضوعات مابعدالطبیعه با رجوع به این مدخل و زمینه، آنها را در جایگاه اصلی خویش قرار خواهد داد و ما را در فهم و تفسیر آنها کمک بسیار خواهد نمود. اما کتاب بتا دارای اهمیت تفسیری مهم تری هم هست. از آنجا که ما امروزه از طرفی با مجموعه ای از کتاب ها روبروئیم که به درستی نمی دانیم چه رابطه و نسبتی باهم دارند و از طرف دیگر به واسطه همین امر در تعریف و تعیین قلمرو مابعدالطبیعه با اختلاف نظر روبروئیم، می توانیم کتاب بتا را یکی از راهنماهای اصلی بحث مابعدالطبیعه قرار دهیم. اگر دشواری های مطرح در این کتاب، دشواری های پیش روی این علمند، طبیعی است که از ارسطو انتظار داشته باشیم در این مجموعه به حل این دشواری ها بپردازد. از این جهت می توان کتاب بتا را برنامه تحقیقاتی اولیه کل مجموعه دانست. یعنی ما می توانیم به تلقی خاص ارسطو از مابعدالطبیعه و اضلاع و ابعاد و قلمرو آن، دست کم در کتاب بتا، پی ببریم. البته باید توجه داشت که دشواری های کتاب بتا فهرست مطالب مجموعه مابعدالطبیعه نیستند، و لزومی ندارد که ارسطو از نظم و ترتیب و حتی صورت بندی خاص این کتاب تبعیت کند. ارسطو در هیچ جا چنین چیزی را بیان نکرده است و از ماهیت دشواری ها هم چنین امری بر نمی آید.

ج - اهمیت تطبیقی: با تطبیق مباحث کتاب بتا بر مجموعه مابعدالطبیعه می توان در یافت که کدام کتاب ها در درون تلقی مطرح شده در کتاب بتا از مابعدالطبیعه جای می گیرند. روشن است که از این تطبیق می توان به نتایج مهمی رسید. مثلاً اگر ما به این نتیجه دست یابیم که مسائل مطرح در کتاب بتا، همان موضوعات و مسائل دیگر کتاب های مجموعه مابعدالطبیعه اند، می توان استدلال کرد که همه این کتاب ها، بنا بر تلقی موجود در کتاب بتا از مابعدالطبیعه، به یک مجموعه تعلق دارند، و اگر به این نتیجه دست یابیم که موضوع برخی از کتاب ها به هیچ وجه در دشواری های کتاب بتا مورد بحث واقع نشده است، می توان - البته با احتیاط - استدلال کرد که این کتاب ها، بنا بر تلقی موجود در کتاب بتا، به یک مجموعه تعلق ندارد. اهمیت این بحث به لحاظ تفسیرهای موجود از کلیت مابعدالطبیعه آشکار است.

۴- دشواری های کتاب بتا

دشواری های کتاب بتا از این قرارند:

- دشواری اول: آیا تحقیق در همه مبادی نخستین برعهده علمی واحد است یا علمی متعدد؟
- دشواری دوم: آیا علم واحد هم به تحقق در مبادی نخستین می پردازد و هم به تحقیق در مبادی برهان؟
- دشواری سوم: آیا این علم به تحقیق در همه انواع جواهر می پردازد؟
- دشواری چهارم: آیا این علم هم به جواهر می پردازد و هم به عوارض آنها؟
- دشواری پنجم: آیا صرفاً جواهر محسوس وجود دارند، یا جواهر نامحسوس هم موجودند؟
- دشواری ششم: آیا مبدأ شیء جنس آن است یا ماده آن؟
- دشواری هفتم: اگر جنس مبدأ شیء است، آیا جنس الاجناس مبدأ است، یا نوع اخیر؟
- دشواری هشتم: آیا جدای از موجودات جزئی امر دیگری وجود دارد؟
- دشواری نهم: آیا مبادی در نوع واحدند یا در عدد؟
- دشواری دهم: آیا مبادی امور فسادپذیر و فسادناپذیر واحدند؟
- دشواری یازدهم: آیا وجود و واحد مبدأ شیء اند؟
- دشواری دوازدهم: آیا هویات ریاضی مبدأ شیء اند؟

دشواری سیزدهم: آیا مبدأ شیء بالقوه است یا بالفعل؟

دشواری چهاردهم: آیا مبدأ شیء کلی است یا جزئی؟

در این چهاردهم دشواری، چهار دشواری نخست مربوط به چیستی «علم مورد جستجوی» ارسطویند. در واقع می توان این دشواری ها را دشواری های روش شناسانه دانست. در نگاه عمیق به متن دشواری ها می توان دریافت که ارسطو در این چهار دشواری، مشکلات پیش روی علم کلی افلاطون را طرح می کند. در واقع «مابعدالطبیعه»ی ارسطو، در برابر «دیالکتیک» افلاطون قرار دارد.^۷ دشواری پنجم ناظر به بحث جواهر نامحسوس است، و ارسطو در آن به بحث از مثال ها و هویات ریاضی می پردازد که نمایندگان افلاطونی جواهر نامحسوسند. دشواری های شش، هفت، یازده، دوازده، سیزده و چهارده ناظر به این پرسشند که مبدأ شیء چیست و گزینه های مختلف در این زمینه مورد بحث قرار می گیرند: ماده، صورت، وجود، واحد، قوه، فعل، کلیات، مثالها، هویات ریاضی. دشواری هشتم و دهم ناظر به وجود امور نامحسوس و غیرمادی اند. می توان دشواری های چهارده گانه را در ذیل سه عنوان کلی جای داد:

۱- دشواری های ناظر به روش تحلیل وجود.

۲- دشواری های مربوط به تحلیل بنیادین وجود

۳- دشواری های مربوط به تحلیل ساختار وجود

۱- روش تحلیل وجود

چگونه می توان علمی کلی در باب وجود داشت؟ افلاطون پیش از ارسطو به طرح یک علم کلی در باب موجودات پرداخته بود. علم کلی افلاطون به دلایلی که ارسطو به خصوص در کتاب های منطقی خود آورده، مقبول او نیست (مثلاً بنگرید به تحلیلات ثانوی ۷۶ آ ۱۵ - ۲۵ تحلیلات اولی ۴۶ آ ۴۰ - ۳۲). محتوای دشواری های ۴ - ۱ هم ناظر بر همین مباحث است. در مجموعه فعلی مابعدالطبیعه کتاب های آلفا، بتا، گاما و اپسیلون ۱ (کتاب های مقدماتی) کتاب هائی هستند که در آنها به تحقیق در باب چیستی و امکان علم مورد نظر ارسطو پرداخته شده است. خصوصاً کتاب های گاما و اپسیلون پاسخ های مستقیم به چهار دشواری نخست را دربردارند. نکته ای که در اینجا صرفاً

می‌توانیم به آن اشاره کنیم این است که « موجود بما هو موجود » راه برون شد از طرفین این دشواری‌ها است، و مطمئناً ارسطو صورت دشواری‌ها را چنان طرح ریخته که به مقصد علم « موجود بما هو موجود » بینجامد.

۲- تحلیل بنیادین وجود

ارسطو در پی علمی کلی در باب وجود است. یک وجه این جستجو را این پرسش شکل می‌دهد که اساساً وجود چیست؟ یا اساسی‌ترین عناصر تشکیل دهنده اشیا موجود چیستند؟ چنانکه دیدیم یکی از پرسش‌های تکرار شونده در دشواری‌ها این است که مبدأ شیء چیست. ارسطو در دشواری‌های متعدد گزینه‌های محتمل را در پاسخ این پرسش طرح کرده است. این گزینه‌ها از طرفی شامل برخی نظرات متفکران پیش سقراطی است که ماده شیء را مبدأ آن می‌دانست، و از طرف دیگر ناظر به سخنان افلاطونیان است که مثال‌ها و هویات ریاضی را مبدأ شیء، تلقی می‌کردند. ارسطو دشواری‌های پیش روی هر دو را برمی‌شمارد. کتاب‌های میانی مجموعه مابعدالطبیعه، فصول ۱-۵ کتاب لامبدا و پاره‌ای از دو کتاب مو و نو، به تحقیق در وجوه مختلف این پرسش و پاسخ‌های آن اختصاص دارد. پاسخ ارسطو به این پرسش این است که مبدأ شیء، صورت شیء است و ماده شیء، وجود، وحدت، مثال‌ها و هویات ریاضی مبدأ شیء نیستند. می‌توان گفت همان‌طور که این پرسش در میان دشواری‌های چهارده گانه پراکنده است، تحقیق متناظر با آن هم در سر تاسر مجموعه انجام گرفته است. اما در نگاه دقیق‌تر به کتاب‌ها می‌توان به نتایج روشن‌تری رسید. کتاب‌های میانی یعنی زتا - یوتا به عنوان یک مجموعه، پاسخ تمام و کاملی به این پرسش می‌دهند و در واقع برنامه اصلی این مجموعه همین پرسش است. بیان کتاب لامبدا تنها بیانی اشاره‌وار و مقدماتی در این باب است. (مقدماتی به این معنا که طرح این مباحث در کتاب لامبدا مقدمه بحث از جواهر مفارق قرار گرفته است.) بیان دو کتاب مو و نو هم صرفاً مربوط به مثال‌ها و امور ریاضی است.

۳- تحلیل ساختاری وجود

در تحلیل بنیادی وجود ما در پی آنیم که عناصر اصلی تشکیل دهنده واقعیات را

بشناسیم. اما در تحلیل ساختاری وجود، در پی شناخت ساختار واقعیت، ساختار عالم وجود یا مراتب موجودات و اقسام آنها هستیم. پرسش ارسطو در باب وجود امور نامحسوس (دشواری ۵) امور فساد ناپذیر (دشواری ۱۰) و امور مفارق و حرکت ناپذیر (دشواری ۸) ناظر به اقسام موجودات یا مراتب وجود است. ارسطو در متن دشواری های کتاب بتا بیشتر به نظرات افلاطونیان در باب جواهر نامحسوس پرداخته است. تحقیق متناظر با این پرسش ها، در مجموعه مابعدالطبیعه، در کتاب لامبدا و کتاب های مو و نو صورت گرفته است. چنانکه پیش از این گفتیم موضوع اصلی کتاب های مو و نو اشیای ریاضی و مثال ها هستند. البته این دو، گاه به عنوان مبدأ اشیا و جوهر شیء مورد بحث و نقد قرار می گیرند، و گاه به عنوان موجوداتی که بخشی از عالم را شکل می دهند. ارسطو این امور را نه جوهر و مبدأ شیء می داند و نه قسمی از موجودات. جواهر نامحسوس ارسطو، مثال های افلاطون نیستند. نقداً ارسطو بر مثال ها و هویات ریاضی به عنوان قسمی از موجودات در کتاب های مو و نو، و بیان اثباتی او در باب جواهر غیر محسوس در کتاب لامبدا آمده است.

۴- مقایسه و نتیجه

به زعم بیشتر ارسطو پژوهان، کتاب بتا از لحاظ زمانی جزو اولین کتاب های مابعدالطبیعه است. ارسطو در این کتاب عمده دشواری های علم مورد جستجوی خود را طرح کرده است. به نظر ما یکی از وجوه اهمیت دشواری ها این است که نشانگر تلقی ارسطو از دانش مابعدالطبیعه است، و می تواند اضلاع و ابعاد این علم را حداقل در حیطه کتاب بتا روشن نماید. دشواری های کتاب بتا نشانگر اینند که در این علم هم از مبدأ اشیای محسوس سخن می رود و هم از اشیای نامحسوس. یعنی هم وجودشناسی در ذیل این دانش می گنجد و هم الهیات. و اگر کتاب بتا را با دیگر کتاب های مجموعه مابعدالطبیعه بسنجیم، می بینیم که سه محور دشواری ها سه محور مجموعه مابعدالطبیعه نیز هستند. دشواری های ناظر بر روش تحلیل وجود در کتاب های مقدماتی، دشواری های ناظر بر تحلیل بنیادین وجود در کتاب های میانی، و دشواری های ناظر بر تحلیل ساختار وجود در کتاب های پایانی این مجموعه مورد بحث قرار گرفته اند.

یعنی به نوعی تمام دشواری های کتاب بتا در مجموعه مابعدالطبیعه مورد بحث قرار گرفته اند، و از طرفی دیگر شاید هیچ بحث عمده ای را نتوان در مجموعه مابعدالطبیعه یافت که در کتاب بتا طرح نگشته باشد. پس مجموعه فعلی مابعدالطبیعه (به جز کتاب های آلفای کوچک، دلتا و کاپا) با تلقی موجود از مابعدالطبیعه در کتاب بتا هماهنگی دارند، و هیچ پاره ای از مابعدالطبیعه نیست که در طرح و برنامه طرح شده در کتاب بتا وجود نداشته باشد.

البته یگر که طراح اصلی نظریه تحول گرا در باب ارسطوست، مخالف این سخن است. به نظر یگر دشواری های کتاب بتا هیچ اشاره ای به مباحث کتاب های میانی ندارند و کتاب های میانی به طور کلی از طرح و برنامه اولیه طرح شده در کتاب بتا غایبند. یگر به درستی به زمینه افلاطونی همه دشواری های طرح شده در کتاب بتا اشاره می کند، و این امر را گواه این مدعا می گیرد که این کتاب متعلق به دوره اولیه اندیشه ارسطوست که در آن هنوز ارسطو بطور کامل درگیر اندیشه افلاطونی است. به همین دلیل در سرتاسر کتاب بتا بحث عالم محسوس غایب است و همه دشواری ها ناظر به امور ماورای محسوسات هستند:

«... در کتاب بتا... ارسطو به مسأله جوهر صرفاً در قالب این پرسش توجه دارد که عالم ماورای محسوسات واقعی است یا خیر... آنچه در کتاب بتا طرح می شود، صرفاً و منحصرماً مسائل آموزه افلاطون است... پرسش هائی که در اینجا طرح می شوند بی استثنا به قلمرو امور ماورای حسی تعلق دارند. ما طبیعتاً در پی آنیم که از این مسائل در بخش اصلی کتاب، که مطابق نظر شایع کتاب های زتا، اتا، ثتا است، بحث شود... اما کتاب زتا به جای بحث از وجود امور ماورای حسی، به نحو نامنتظره ای ما را با نظریه جوهر در کلیت خود مواجه می سازد... از این قسمت به بعد و در سرتاسر سه کتاب بعدی فهرست (دشواری ها) دیگر هیچ اهمیتی ندارد. این کتاب ها نه تنها از نظم بیان کتاب بتا پیروی نمی کنند، بلکه حتی کوچکترین اشاره ای به آن ندارند. این غیبت همزمان «ارجاع» به کتاب بتا و بحث واقعی از آن، دلیل روشنی است بر اینکه یا ارسطو در میانه راه برنامه اولیه تکمیل شده در کتاب بتا را کنار می زند... یا اینکه کتاب های مربوط به بحث جوهر، به هیچ وجه در برنامه اولیه جایی نداشتند، بلکه اموری تازه و متأخرند که یا جانشین آن برنامه شده اند

یا در آن داخل گردیده اند...» (Jeager (1948) 195-197).

واقعاً نگارنده هر بار که به کتاب بتا مراجعه نمود از این اظهارات یگر شگفت زده شد. درست است که زمینه اصلی دشواری های کتاب بتا آموزه های افلاطونی است، (و البته باید توجه داشت که اصولاً زمینه اصلی همه آثار ارسطو به خصوص منطق و مابعدالطبیعه ارسطو، آثار و آموزه های افلاطون است. ارسطو بدون افلاطون قابل فهم نیست.)، اما ارسطو همواره آرای افلاطونیان را در یک طرف دشواری طرح می کند و ایرادهای وارد بر آنها را بر می شمارد. در بسیاری از موارد همان ایرادهایی که در کتاب بتا طرح شده اند در کتاب های دیگر مابعدالطبیعه بسط و تفصیل می یابند (مانند ایرادهای مطرح شده در دشواری پنجم)، یعنی ارسطو صرفاً بر مبنای سفسطه یا یک بازی دیالکتیکی آرای افلاطون را به چالش نمی خواند، بلکه خواننده خود را با یک دو راهی بن بست جدی مواجه می کند که راه برون شد از آن نظریه بدیل ارسطویی است. عجیب تر از این سخن، این است که هیچ ارتباطی میان کتاب بتا و کتاب های میانی نیست. واقعاً باید پرسید که اگر کتاب های میانی را کنار بگذاریم ارسطو در کجای مجموعه مابعدالطبیعه به دشواری های شش و هفت و هشت و نه و یازده پاسخ گفته است، و آیا واقعاً این دشواری ها یکسر مربوط به عالم ماورای محسوسات هستند. تشابه و وحدت کامل زبان و اصطلاحات در میان این دشواری ها و بحث های متناظر با آنها در کتاب های میانی وجود دارد. مثلاً به این چند نمونه بنگرید:

کتاب بتا:

«...افزون بر این ما باید بگوییم که آیا صرفاً جواهر محسوس وجود دارند یا جواهر دیگری نیز در کنار آنها موجودند؟ و آیا یک نوع جواهر وجود دارد یا در واقع چندین نوع از جواهر موجود است، نظیر قول آنانی که وجود مثال ها و میانی ها را بیان می دارند، مسائلی که علوم ریاضی به آنها می پردازند...» (بتا، ۹۹۷ آ ۳۵ - ۳۴).

کتاب زتا:

«...افزون بر این، برخی گمان دارند که به جز اشیای محسوس، جواهر دیگری وجود ندارد. اما دیگران معتقدند که جواهر ازلی وجود دارند... افلاطون به دو نوع جواهر باور داشت... مثال ها و متعلقات ریاضی... با توجه به این موضوعات ما باید تحقیق کنیم که...»

چه جواهری وجود دارند، و اینکه آیا جوهری در کنار جواهر محسوس موجود است...»
(زتا، ۱۰۲۸ ب ۳۰ - ۱۸)

کتاب بتا:

«...باید پرسیم که آیا مبادی در عدد واحدند یا در نوع، هم در تعریف هم در
زیرنهاد...» (دشواری نهم) (بتا، ۱۹۹۶ آ ۱).

کتاب زتا:

«... اگر مثال‌ها موجودند و «حیوان» در «انسان» و «اسب» موجود است، این
«حیوان» یا در عدد واحد است یا متفاوت...» (در تعریف به وضوح واحد است...)
(زتا، ۱۰۳۹، آ، ۲۶)، تأکید از من است (کل این بخش از کتاب زتا یعنی فصل چهارده آن
ناظر به دشواری مطرح شده در کتاب بتاست و به خوبی زمینه‌های افلاطونی آن را نیز
نشان می‌دهد).

کتاب بتا:

«...آیا وحدت و وجود... عوارض چیز دیگری نیستند، بلکه جوهر اشیای موجودند یا،
این حرف صادق نیست و زیرنهاد امر دیگری است...» (بتا، ۱۹۹۶ آ ۵).

کتاب زتا:

«...از آنجا که واژه «وحدت» نظیر واژه «وجود» بکار می‌رود و جوهر آنچه واحد
است، واحد است و اشیایی که جوهرشان در عدد واحد است، عدداً واحدند، آشکارا امکان
آن نیست که وحدت و وجود جوهر اشیا باشند...» (زتا، ۱۰۴۰، ب، ۱۹ - ۱۶).

واقعاً تشابه اصطلاحات، زبان و پرسش‌های کتاب بتا با مباحث مطرح در کتاب‌های
میانی بر هر کسی که در متن این کتاب‌ها نگاهی گذرا بیفکند، آشکار است. همچنین
خواننده ژرف نگر دشواری‌های کتاب بتا در خواهد یافت که راه برون شد بسیاری از
دشواری‌های کتاب بتا، نظریه صورت مطرح در کتاب‌های میانی است و اصولاً دشواری
های بتا به گونه‌ای طرح شده‌اند که به نظریه «صورت» کتاب‌های میانی بینجامند. اشتباه
است اگر گمان کنیم که پرسش‌های ارسطو در کتاب بتا بیانگر سرگشتگی و تحیر اوست،
و صرفاً انعکاس اندیشه بحران زده او در یکی از مراحل تحول فکری اش است.^۱ هیچ‌گاه
نباید فراموش کرد که معمار دشواری‌های کتاب بتا استاد فن دیالکتیک در آکادمی افلاطون

بوده است و دشواری ها چیزی جز صورت پیشرفته ای از فن دیالکتیک نیستند که نه تنها در اینجا، بلکه در بسیاری از دیگر کتاب های ارسطو نیز حضور دارند.^۹ اما با رد نظر یگر و تحول گرایان ما صرفاً یک قدم به عقب باز می گردیم و باید به مسأله وجود تناقض در مابعدالطبیعه و اندیشه ارسطو پاسخ دهیم. تناقضی که می توان ادعا کرد در همین دشواری های کتاب بتا و در کنار هم نشستن مباحث وجودشناسی و الهیات هم وجود دارد. به نظر ما دشواری های کتاب بتا از این جهت هم می تواند کمک مؤثری به ما بکنند.

کسانی مانند تسلر معتقد بودند که ریشه نهایی تناقض در اندیشه ارسطو در معنای دوگانه مفهوم اوسیا (جوهر) نهفته است. معنایی که تمام مابعدالطبیعه را در بر گرفته است. یعنی این واقعیت که از طرفی «همچون افلاطون، صرفاً صورت بدون ماده در کامل ترین معنا واقعی است... و از طرف دیگر... صرفاً امور جزئی جواهر نخستین اند.»

اگر از مدخل دشواری های کتاب بتا به این بحث وارد شویم، می بینیم که ارسطو کاملاً به این بحث توجه داشته و تلاش کرده است تا پاسخی معقول و منسجم را برای آن تدارک ببیند؛ پاسخی که شاید همه سخن مابعدالطبیعه ارسطو در آن باشد.

ارسطو در دشواری پنجم این پرسش را طرح می کند که آیا صرفاً جواهر محسوس وجود دارند یا جواهری از نوع دیگر هم موجودند و مشکلات هر دو گزینه را طرح می کند. در اینجا نماینده جواهر نامحسوس مثال ها و هویات ریاضی افلاطونی اند. ارسطو در اینجا و در همه جای دیگر مابعدالطبیعه نشان می دهد که مثال ها گزینه صحیحی برای جواهر نامحسوس نیستند. اما ارسطو این سخن را هم قبول ندارد که صرفاً جواهر محسوس وجود دارند. دشواری های هشتم (وجود امور مفارق) و دهم (فرق امور فسادپذیر و فسادناپذیر) هم بیان دیگری از این مسأله اند. ارسطو در آن دشواری ها هم نشان می دهد که سوای امور محسوس و فسادپذیر و مادی امر دیگری باید وجود داشته باشد، اما از طرف دیگر گزینه های افلاطونی برای امور مفارق و فسادناپذیر قابل قبول نیستند. راه برون شد ارسطو برای این دشواری ها قول به نوعی دیگر از جواهر نامحسوس است که مورد قبول خود اوست. اما ارسطو برای طرح این جواهر باید از اساس به تحلیل بنیادین وجود پردازد، تا عناصر اصلی تشکیل دهنده موجودات را کشف کند. ارسطو خود به

صراحت این مطلب را در مابعدالطبیعه بازگو کرده است:

«...با نظر به این موضوعات، ما باید تحقیق کنیم که چه جواهری موجودند، و آیا جواهری در کنار جواهر محسوس وجود دارند یا خیر، و جواهر محسوس چگونه موجودند، و آیا جوهری وجود دارد که وجود مفارق داشته باشد (و اگر چنین است چرا و چگونه)، یا چنین جوهری جدای از جواهر محسوس وجود ندارد؛ و ما باید نخست ماهیت جوهر را طرح کنیم...» (زتا، ۱۰۲۸، ب ۳۲ - ۲۸ تأکید از من است).

همه تلاش ارسطو در دشواری های کتاب بتا ناظر بر این است که از طرفی نشان دهد گزینه های افلاطونی معیوب و دچار اشکالند و از طرف دیگر بیان کند که بدیل ها و رقیبان آنها نیز قابل پذیرش نیستند، و از این طریق اهمیت راه حل ها و تحلیل های ابداعی خویش را نشان دهد. جواهر مفارق ارسطو، مثال های افلاطونی نیستند و ربط و نسبت آنها با جواهر محسوس، به هیچ وجه همچون ربط و نسبت مثال ها با محسوسات نیست. در اندیشه ارسطو هم محسوسات وجود مستقل و مبدأ مستقل خود را دارند و هم امور ماورای حسی جایگاه خاص خود را، بدون وجود امور ازلی و نامحسوس عالم محسوس، تبیین غائی و معقول خویش را پیدا نمی کند، و شاید از این جهت صحیح باشد که مقصد نهائی مابعدالطبیعه که علم به مبادی اولیه اشیاست، علم به جواهر نامتحرک دانسته شده است. در واقع آنچه این امکان را به ارسطو می دهد که به وجود جواهر مفارق قائل شود و آنها را مبدأ جواهر محسوس بداند، به رغم اینکه جواهر مفارق افلاطونی را رد کرده است، و به خصوص منکر مبدأ بودن آنها برای اشیا محسوس شده است (به این دلیل که مبدأ شیء ممکن نیست که جدای از شیء باشد) (زتا، ۱۳)، همان تحلیل بدیع او از جوهر و مؤلفه های آن در کتاب های میانی است. تحلیلی که مقدمه بیان چستی جواهر مفارق به عنوان موضوع اصلی الهیات و فلسفه نخستین قرار گرفته است.

پی نوشت ها

- ۱- مابعدالطبیعه، زتا ۱۰۲۹ ب ۴، و بنگرید به تأکید ابن رشد بر این سخن در شرح کتاب گاما (ابن رشد، تفسیر، جلد دوم ۷۱۴-۷۱۳).
- ۲- برای نمونه هائی از این تفاسیر بنگرید به اسکندر افرویدیسی (Alexandr (1993) 245,30-246,10)، ابن سینا (ابن سینا، ۱۳۷۶، ۲۴-۲۲)، ابن رشد (ابن رشد، تلخیص ۴-۵).

۳- گزارش ما در این باب مبتنی است بر کتاب مهم ائنز با عنوان «آموزه وجود در مابعدالطبیعه ارسطویی» که در فصل نخست آن گزارش کاملی از تاریخ این مسأله عرضه شده است (Owens (1978). (1-78).

۴- نگارنده گزارشی از کتاب یگر، نظر او درباره مجموعه مابعدالطبیعه و رأی منتقدان او را در این مقاله آورده است (امیر مازیار، ۱۳۸۲).

۵- «آپوریا» از واژگان مصطلح در فن دیالکتیک بوده است. ارسطو با آنکه در ظاهر دیالکتیک افلاطونی را کنار نهاده است، اما همواره به اهمیت آن اذعان داشته و گونه ای دیگر از تحقیق دیالکتیکی را در آثار خود حفظ کرده است. دشواری ها نمایانگر گونه ای پیشرفته از فن دیالکتیک هستند. گونه ای که می توان آن را گونه زنونی دیالکتیک خواند. در محاوره پارمنیدس، پارمنیدس از سقراط می خواهد که به روش زنون به فلسفه بپردازد. سقراط که در پی اثبات مثل بود، با دشواری های پیش روی فرضیه وجود مثال ها مواجه می شود و عملاً از پاسخ گوئی به اشکالات پارمنیدس باز می ماند. آنگاه پارمنیدس به سقراط توصیه می کند که «اگر می خواهی به نحو کامل آموخته شوی، صرفاً نباید فرض کنی که یک چیز چنین و چنان است. سپس بر لوازم آن تأمل کنی، بلکه همچنین باید فرض کنی که همان چیز چنان نیست (پارمنیدس a 136). ارسطو کاملاً به این بحث و فواید آن آگاهی داشته و در کتاب جدل خود که در واقع آموزش فن دیالکتیک است، چنین آورده است:

«... (دیالکتیک) برای دانش های فلسفی سودمند است؛ زیرا اگر بتوانیم در هر دو طرف دشواری در اندازیم، آنگاه آسان تر خواهیم توانست در هر مورد، صدق و کذب را تشخیص دهیم...» (جدل ۱۰۱ آ ۳۵).

۶- بسیاری از مفسرین قدیم و جدید ارسطو دشواری های کتاب بتا را بحث جدلی (دیالکتیک در معنای تنزل یافته آن) و مبتنی بر مغالطات صرف دانسته اند. بنگرید به اسکندر (Alexaner (1992) 79-80)، ابن رشد (ابن رشد، تفسیر، ۱، ۱۸۶، ۱۶۷). این گونه نگاه به دشواری ها ما را از فهم ظرایف سخن ارسطو دور خواهد کرد.

۷- افلاطون «دیالکتیک» را ملکه علوم و اثبات گر مبادی دانش های دیگر می دانست (جمهوری ۵۰۴-۵۱۱ و ۵۳۲-۵۳۹). مفسرین روش «جمع و تقسیم» طرح شده در رساله سوفسطائی افلاطون را نمونه صورت متأخر دیالکتیک افلاطون می دانند. در این روش ما معمولاً با تقسیمات دوگانه روبرویم، و دو طرف تقسیم را اعدادی تشکیل می دهند که ما را به جنس بالاتر از خود راهبر می شوند. آنگاه مجدداً ضد این جنس بالاتر را می یابیم و جنس بالاتر متعلق به این اعداد جدید را تا به بالاترین جنس برسیم. در باب روش جمع و تقسیم بنگرید به سوفسطائی (۲۱۹a تا ۲۳۷a)، مرد سیامی (۲۵۸b تا c267). در باب دیالکتیک افلاطون بنگرید به (Tylor(1937)289-295 و 376 ff) و (Cornford(1979) 184-187). در باب تقابل دیالکتیک و مابعدالطبیعه ارسطو در مقام دو علم کلی بنگرید به (Ross (1924), I,209-210).

۸- تلقی ای که عموماً مربوط به تحول گرایان است. بنگرید به توضیح دولی در (Alexaned (1992) 79).
۹- برای بحثی مفصل در باب استفاده از « دشواری ها » در متون ارسطو و ارجاعات آن و ماهیت دشواری ها در زمینه های گوناگون آثار ارسطو بنگرید به ایروین « طرحی به سوی مبادی نخستین ، شیوه های کاوش ارسطو » در (Gerson(1999)28-51).

منابع

الف) منابع فارسی و عربی

- ابن رشد (بی تا). تفسیر مابعدالطبیعه، ۳ جلد ، تصحیح موریس بویژه ، بیروت.
- ابن رشد (بی تا). تلخیص مابعدالطبیعه، تحقیق الدكتور عثمان امین ، بیروت.
- ابن سینا، (۱۳۷۶) *الالهیات من کتاب الشفا* ، تحقیق حسن حسن زاده آملی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم .
- مازیار ، امیر، (۱۳۸۲)، «نظریه یگر در باب تحول اندیشه ارسطو»، در *سرروش اندیشه* ، شماره ۶ .

ب- انگلیسی

- 1- Alexander of Aphrodisias (1992) *On Aristotle's Metaphysics*. 2,3 tra. W.E Dooley and A. Madigan . Cornell university press
- 2- _____ (1993) *On Aristotle's Metaphysics*. 4 tra. A. Madigan . Cornell university press
- 3- Aristotle. *The Works of Aristotle* translated into English. Edited by W.D.Ross.12 vols. oxford.1938-54
- 4- Gerson.IP(ed) (1999) *Aristotle Critical Assessments*. Vol.1 Routledge
- 5- Jeager. Werner(1948) *Aristotle*, Fundamental of the history of his development.(English translation with author's corrections and additions) tra.Richard Robinson . Oxford
- 6- Owens, Joseff(1978) *The Doctrine of Being in the Aristotelian Metaphysics*. Pontifical Institute of Mediaeval Studies . Toronto 3th edition
- 7- Plato (1963) *The Collected Dialogues* Edith H amilton & huntington cairns (eds) Princeton University Press
- 8- Ross.W.D(1924) *Aristotle's Metaphysics*. 2vols . Oxford
- 9- Tylor.A.E (1937)Plato : *The Man and his Work*. Methuen and co.ltd. 4th edition .london